

راضی به یک لبند

نوشین نوری

توی تقویم وقتی لابه‌لای همه مناسبت‌ها چشمت به مناسبت روز مادر بیفته بیهویی به فکر فرو میری!

این که «مسال چی بخرم؟» اولین سوالیه که ذهنترو مشغول می‌کنه!

درسته که هیچ مادری چشم‌انتظار خرید هدیه از طرف بچه‌اش نیست، اما همه مادرها بدون استثنا انتظار به تبریک‌رو دارن، چرا که این‌طوری دلخوش به این میشن که بچه‌ها همیشه به یادشون هستن.

حالا مناسبت روز مادر و مصادف شدنش با روزهای بهاری، شد دلیل و بهونه این گزارش! فهمیدن این که دخترها خیلی به خرید کادو اهمیت مین یا آقا پسرها، باعث شد از هر کدوم جدا جدا سوال هامون رو بپرسیم و آخر کار نتیجه‌گیری‌رو به عهده خود شما بذاریم!

اولین جایی که به ذهن رسید برای خرید هدیه روز مادر مناسب باشه بازار زرگراهاست. چون زرق و برق این هدیه ارزشمند برای هر خاتمی دوست داشتتیه، اما سر راه تابلوی به گالری نقاشی توجه‌م‌رو جلب کرد و برای پیدا کردن سوژه وارد فضای هنری اون جا شدم. دست برقصا با پانزده‌تا آقا پسر نوجوون که همه مشغول طراحی

سیاقلم از روی مدل بودن روبه‌رو شدم. با اجازه از استاد با اهورا که معلوم بود سال هاست طراحی می‌کنه و خیلی خوب و با دقت کار می‌کرد وارد صحبت شدم.

.. میدونی روز مادر چنده؟

.. نه فقط می‌دونم که نزدیکه! (می‌خندد)

.. از کجا می‌دونی؟

.. از سوال شما! لابد نزدیکه که می‌پرسید!

.. سالار که کنار اهوراست می‌خندد: به‌خاطر همین هوشش که بهش می‌گیم نابغه! (کلاس می‌خندند)

.. تصمیم داری برای مادرت هدیه بخری؟

.. اهورا: تصمیم نمی‌خواد که.. باید بخرم و الا وقتی همه کادو مینن ابروم میره!

.. سالار: خریدن کادو که وظیفه‌اس اما این که موجودی جیبمون چهقدر یاری کنه مهمه!

.. قیمت هدیه براتون مهمه؟

.. سالار: برای من که نه اما برای خواهرم مهمه

چون هر سال سعی می‌کنه هدیه‌اش گرون‌تر از مال من باشه!

.. علی کارش را نیمه‌تمام رها کرده و به طرف ما می‌آید

.. علی: میشه منم نظر بدم؟ (با سر تأیید می‌کنم).. من که تا دقیقه نود اصلاً بهش فکر هم نمی‌کنم. لحظه آخر لولین چیزی‌رو که ببینم می‌خرم.

.. حالا چرا دقیقه نود؟

.. علی: به خاطر این که این جور ی ذهنم درگیر نمی‌شه و دنبال چیزای بی‌خودی نمی‌رم. وقتی فرصت نداشتی باشم معمولاً بهترین انتخاب‌رو هم دارم!

.. سالار: ولی من از دو ماه قبل فکر می‌کنم چی بخرم که با خواهرم رقابت کنه ولی بی‌فایده‌اس! .. چرا؟

.. سالار: چون اون همیشه انتخاب و سلیقه‌اش از من بهتره!

- اهورا: دخترا می‌دونن مادرا چی دوست دارن برای همینم موفق ترن!

- تا حالا شده از هنر خودتون به مادرتون هدیه بدید؟ از همین تابلوهایی که می‌کشید؟

- سهیل از همان ته کلاس که نشسته جواب می‌دهند: نه بابا همه که مثل ما هنردوست نیستن.

- ولی شاید این جور خوشحال تر بشن!

- اهورا: شاید، ولی به ریسکش نمی‌ارزه! (همه کلاس می‌خندند)

- شوخی و خنده بین بچه‌ها اوج می‌گیرد و هر کدام با گفتن جمله‌ای بقیه را به خنده وامی‌دارد.

موقع ترک گالری تابلویی را از استاد کلاس به عنوان یادگاری هدیه می‌گیرم. تصویری از خودم در حین سوال پرسیدن از بچه‌ها!

- هدیه جالبی است. فکر می‌کنم که هیچ هدیه‌ای به اندازه هدیه‌ای که با تمام وجود به شما داده شود دل‌نشین نیست.

بعد از رفتن به گالری نقاشی به کل از فکر بازار زرگرها بیرون می‌آیم و تصمیم می‌گیرم برای صحبت با دخترها هم به مکانی هنری بروم

اما سرراه به باشگاه ورزشی برخورد می‌کنم که دختران نوجوان برای مسابقه به داخل ورزشگاه می‌روند لابه‌لای جمعیت من هم به داخل می‌روم.

باز کردن سر صحبت با ورزشکارها خیلی سخت نیست چون همه پر انرژی و آماده هستند جمع پنج نفره‌ای را که درباره مسابقه صحبت می‌کنند انتخاب می‌کنم موضوع گزارش را که می‌گویم، منتظر پرسیدن سوال نمی‌شوند

- لاله: من که یک ماه است هدیه‌امرو خریدام، چون معلوم نیست اون موقع فرصت بازار رفتن پیدا کنم یا نه؟

- چی خریدی؟

- (با خنده) هدیه دیگه!

- فاطمه: ولی من ترجیح میدم با بابام برم خرید. چرا؟ حتما سلیقه بابارو خیلی قبول داری؟

- فاطمه: نه جیب بابارو قبول دارم! وقتی با هم بریم من می‌خرم بابا حساب می‌کنه!

- سوگل: خیلی زرتگی تو دیگه! من که یواشکی میرم خرید تا وقتی هم هدیه‌امرو به مامانم ندام، نمی‌زارم کسی بفهمه چی خریدم چون مزه‌اش میره!

- به نظرتون چی بیشتر مادهارو خوشحال می‌کنه؟

- سارینا: یه هدیه قیمتی مثلاً گوشی... (مارک گوشی را هم با تأکید می‌گوید)

- باران: مامان من که اسمال گردنبنند می‌خواد از قبل هم به پیام گفته!

- تا حالا شده روز مادر رو فراموش کنید؟

- لاله: بخوایم فراموش کنیم هم نمی‌زارن این قدر از یه ماه مونده همه حرفش رو می‌زنن که فراموش نمی‌شه!

- ارزش یه هدیه به چیه؟

- فاطمه: به احساسی که وقت دلنش از خودت نشون میدی.

- سارینا: به هدفی که خریدن هدیه هم بستگی داره باید هدیه‌رو از صمیم قلبت بخری.

- باران: به نظر من که قیمت، حرف اول رو می‌زنه

چون هرچی گرون تر باشه، اشتیاق هدیه‌دهنده و هدیه‌گیرنده رو بیشتر می‌کنه!

- تا حالا شده به هدیه‌ای متفاوت فکر کنید؟ یه چیز نو...

- سوگل: نه چون پولم به اندازه چیزای متفاوت نیست!

- لاله: هر چیز متفاوتی که عملاً نباید گرون تر باشه! مثلاً یه پاراگلایدر!

- بچه‌ها می‌خندند و کار به شوخی می‌کنند.

بحث از حالت معمولی خارج می‌شود، ترجیح می‌دهم جمع دوستانه‌شان را ترک کنم و بیشتر از این وقت تمرینشان را بگیرم. هوا کمی ابری است و نسیم بهاری نسبتاً سردی می‌وزد.

سوسوی چراغ‌ها به خیابان حال و هوای دیگری داده است.

برای پیدا کردن بهترین جمله‌ای که می‌توانم گزارشم را با آن تمام کنم، تردید دارم به جملاتی که شنیده‌ام فکر می‌کنم. این که کیفیت یک هدیه مهم است یا کارایی آن، رنگ آن مهم‌تر است یا قیمت؟ مارک یک هدیه چه قدر در ارزش آن مؤثر است و صدها سؤال دیگر...

اما با همه این‌ها روز مادر، نه سخت است و نه مارک‌دار، روزی است ساده و زیبا هم‌رنگ یک شاخه گل. به لطافت یه لبخند و بوسه‌ای از سر مهربانی.

مادر فرشته‌ای است راضی به یک لبخند که با نگاهی می‌فهمد همه روزه یادش در قلب ماست.

روزت مبارک مهربانم! ●